

# مرگ زندگی بخش در شعر بدر شاکر السیاب و نیمایوشیج

دکتر فرهاد رجیبی<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه گیلان

(از ص ۱۸۵ تا ص ۲۰۶)

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۸۹/۰۹/۲۹ پذیرش ۱۳۹۰/۰۷/۱۵

## چکیده:

دیدگاه‌های مختلفی همواره درباره مرگ، در جامعه انسانی ارائه شده است. برخی از آن متنفر بوده و برخی نیز به گونه‌ای آن را پذیرفته‌اند. اما آنچه قابل توجه است ارتباط این دیدگاه‌ها با مقوله زندگی است.

انسان اغلب از مرگ می‌گریزد و گاهی نیز به آن متمایل می‌شود. یکی از انگیزه‌های اصلی پذیرش مرگ، تداوم بخشیدن به زندگی است. اتخاذ چنین اصلی که ارتباطی عمیق با مسائل اجتماعی دارد در شعر معاصر عربی و فارسی، پژوهش گسترده‌ای از خود بر جای نهاده است.

شعر «بدرشاکر السیاب» و «نیمایوشیج» از جمله دستاوردهای ادبی روزگار ماست که تبلور این معانی به شکل قابل ملاحظه‌ای در آن به چشم می‌خورد. آنها زندگی توأم با ذلت را مطلقاً نمی‌پذیرند و مرگی را که باعث تداوم زندگی شود می‌ستایند و تصویر جدیدی از مرگ ارائه می‌دهند که در این جستار با عنوان «زندگی بخشی مرگ» به آن پرداخته می‌شود.

**واژه‌های کلیدی:** بدر شاکر السیاب، نیمایوشیج، شعر معاصر، مرگ، زندگی،

اجتماع.

۱. نشانی پست الکترونیکی نویسنده: farhadrajabi133@yahoo.com

## مقدمه

پدیده مرگ، یکی از مهمترین مسائلی است که همواره ذهن انسان را به خود مشغول کرده است. انسان، غالباً، از مرگ گریزان است. زیرا او در اثر دچار شدن به این حادثه، وجود خود را از دست رفته می‌پندارد و بر این باور است که هر خوشی یا ناخوشی در سایه زندگی محقق می‌شود. حال اگر مرگ، زندگی را در کام خود فرو برد، همه احساسات، امیدها، دستاوردها و برنامه‌های زندگی‌اش نیز از بین خواهند رفت. بنابراین مرگ، تصویری وحشتناک به خود گرفته، همواره موجب نگرانی انسان می‌شود. ادیان و فرهنگ‌های مختلف ناگزیر از تعیین دیدگاه‌های خود درباره این پدیده هستند و هر کدام پیروان خود را با آموزه‌های خاص خود درباره مرگ، پرورش می‌دهند. برخی مرگ را تداوم زندگی در جهانی دیگر و به شکلی دیگر می‌دانند که غالباً در آموزه‌های دینی چنین دیدگاهی به چشم می‌خورد. برخی نیز، مرگ را به مثابه پایان فرصت زندگی می‌دانند و جهان بعد از آن را انکار می‌کنند که این گروه غالباً پیروان مکاتب مادی هستند.

یکی از معانی خاص مرگ، «زندگی بخشی» آن است. در شعر برخی از شاعران عربی و فارسی نیز نمودی خاص از این معنا را می‌بینیم که البته ریشه در آموزه‌های دینی و اساطیری دارد.

زندگی بخشی مرگ را می‌توان تحت عنوان کارکرد اجتماعی مرگ نیز بررسی کرد. زیرا چنین فرآیندی در جامعه انسانی و در طی تحولاتی از جامعه آغاز می‌شود و در آن نیز به غایت می‌رسد.

در فرهنگ دینی مسیحیت، حضرت مسیح (ع) مظهر فداکاری برای یاران و پیروانش است و در فرهنگ دینی اسلامی - خاصه در آموزه‌های شیعه - فرهنگ شهادت، نمایان‌گر چنین دیدگاهی درباره مرگ است.

«بدر شاکر السیاب» و «نیما یوشیج» از بنیان‌گذاران اصلی شعر معاصر عربی و فارسی، دغدغه‌های اجتماعی را سرلوحه شعر و زندگی خود قرار داده‌اند. آنها در همین راستا وقتی به پدیده مرگ می‌پردازند، به زندگی بخشی‌اش اهتمام ویژه‌ای مبذول

می‌دارند و بر این باورند که مرگ همواره به معنای پایان یافتن یک مقطع زمانی - زندگی - نیست؛ بلکه چه بسا گاهی ادامه زندگی جز با پذیرفتن مرگ میسر نمی‌شود. این جستار بر آن است تا تبلور زندگی بخشی مرگ انعکاس یافته در شعر سیاب و نیما-رهبران بلامنازع نوگرایی شعر عربی و فارسی- را نشان دهد. باشد که از این رهگذر، زاویه‌ای از زوایای روشن همگرایی شعر دو زبان، فراروی مخاطبان باز شود. تا پیش از نگارش این مختصر، نگارنده، نوشته‌ای که مستقلاً به چنین نگاهی از مرگ پرداخته باشد مشاهده نکرده است. امید می‌رود پژوهش‌های ارجمندی در زمینه تطبیق مضامین شعر دو زبان صورت پذیرد که خود می‌تواند به پویایی فرهنگی دو حوزه کمی شایان کند.

### زندگی و جایگاه شعری بدرشاکر السیاب:

بدرشاکر السیاب در سال ۱۹۲۶ در روستای «جیکور» (کلمه‌ای فارسی برگرفته شده از جوی کور) در نزدیکی بصره چشم به جهان گشود. در همین روستا تحصیلات مقدماتی را سپری کرد و بعد از گذراندن دوره دبیرستان در بصره به بغداد رفت و در مرکز دانش‌سرای عالی در رشته ادبیات عربی و سپس زبان انگلیسی مشغول به تحصیل شد. او بعد از فراغت از تحصیل به تدریس در دبیرستان‌ها پرداخت؛ ولی کمی بعد به سبب گرایش‌های سیاسی دستگیر، برکنار و تبعید شد. (خلیل جحا، ۱۲۴).

سیاب زندگی کوتاه اما پردغدغه‌ای را تجربه کرد. او رنجور به دنیا آمد، دردمند زیست و در سال ۱۹۶۴م. پس از کشمکش فراوان با انواع بیماری‌ها در بیمارستانی در کویت چشم از جهان فرو بست. (پطرس، ۷۲)

در حوزه پرچمداری شعر نو عربی، همواره بین سیاب و نازک الملائکه جدال بوده است؛ اما بسیاری از منتقدان، حق تقدم را برای سیاب قائل هستند؛ از جمله «دکتر سلمی خضراء الجیوسی» به صراحت می‌گوید: «من آخرین کسی هستم که دوست دارد حق نازک الملائکه را در این تجربه انقلابی انکار کند... اگرچه نازک دارای اسلوبی

نوگرایانه است اما تلاش‌هایش تبدیل به الگویی برای معاصرانش نشد؛ در حالی که سیاب دیگران را به سوی اسلوبی دعوت کرد که تحولی نو پدید آورد» (الخیر، ۵۳)

سیاب علاقه وافر به ادبیات غرب داشته است. او مشتاقانه آثار تی. اس. الیوت، قصائد بودلر و بزرگان شاعران رماتیک فرانسه را مطالعه می‌کرد. (بلاطه، ۴۴)

گرایش به انسان و مسائل انسانی، اصلی‌ترین مضامین شعری سیاب را شکل می‌دهد. اگر چه همواره در رنج زیسته اما هیچ چیز زیباتر از زندگی او را به زمان امیدوار نکرده است. ولی نکته بسیار با اهمیت این که در دیدگاه او گاهی ارزش زندگی در فنا شدن است؛ بنابراین اگر مرگ بتواند شکل زیباتری به زندگی بخشد به طور حتم مطلوب‌تر خواهد بود.

### زندگی و جایگاه شعری نیمایوشیج:

نیمایوشیج که در خردسالی علی نوری خوانده می‌شد در ۲۱ آبان ماه سال ۱۲۷۶ هـ.ش برابر با ۱۱ نوامبر سال ۱۸۹۷ م. در دهکده یوش متولد شد. (طاهباز، ۱۱) در همان دهکده خواندن و نوشتن آموخت؛ سپس به تهران رفت و در مدرسه عالی «سن لویی» درس خواند. این دوره مصادف است با سال‌هایی که جنگ جهانی اول جریان داشت. در این مدرسه با زبان فرانسه آشنا شد. خود در این باره می‌گوید: «آشنایی با زبان خارجی راه تازه‌ای را در پیش پای من گذاشت» (آرین پور، ۳/۸۵۰). سرانجام در دیماه ۱۳۳۸ هـ.ش به دنبال سفری ناخواسته به یوش‌دار فانی را وداع گفت. (طاهباز، ۱۲۷)

نیما از بنیانگذاران مسلم شعر معاصر فارسی است. او علاوه بر زبان فرانسوی با زبان عربی نیز آشنایی داشت و به ادبیات غرب هم علاقه‌ای وافر ابراز می‌نمود. در دیماه ۱۳۰۱ هـ.ش منظومه نسبتاً بلند/فسانه را سرود که بسیاری از منتقدان تاریخ سرایش آن را زادروز شعر نو فارسی می‌دانند (آرین پور، ۳/۵۸۰) افسانه که جای پای شاعران رماتیک فرانسه به خصوص لامارتین» و «آلفرد دوموسه» در آن نمایان است تحولی در طرز بیان و ادراک هنری شمرده می‌شود (همان، ۵۸۸)

نیما نماینده نوگرایی و نواندیشی در شعر فارسی است و از اصلی‌ترین مباحثی که در شعر او انعکاس یافته انسان‌گرایی و توجه ویژه به رویکردهای اجتماعی انسان است. «حضور انسان در شعر او، ابعاد گستره، شکل و عمقی دارد که هم نشان‌گزینشی تجربی و آگاهانه است و هم نمونه‌ای از رویکرد مسئولانه» (مختاری، ۱۷۱)

او در واژه واژه شعرش زندگی می‌کند. می‌توان گفت شعرش آینه‌ای است نمایان‌گر حضور انسان. نیما به زندگی عشق می‌ورزد و همواره خواهان تداوم آن در بستر زمان است اما تداوم زندگی برای افرادی چون او فقط در پذیرفتن شرایط موجود نیست بلکه چه بسا با مرگ‌اندیشی و پذیرفتن مرگ نیز بتوان زندگی را در شکل مطلوب‌تری تداوم بخشید.

### مرگ و تبلور آن در شعر معاصر عربی و فارسی:

از مهم‌ترین مباحثی که همواره توجه ذهن بشری را به خود جلب کرده مفهوم مرگ است تا جایی که کمتر اثر ادبی را می‌توان جست که اثری از این معنا در آن نباشد. برای تفسیر مرگ، مفاهیم مختلفی طرح شده است. به نظر می‌رسد هنوز تصویر دقیقی از آن، مورد اتفاق نیست. «بخش عمده‌ای از مشکلات انسان در رویارویی با مرگ، مربوط به ناشناختگی و شاید کیفیت غیر قابل شناخت آن است.» (معمدی، ۱۸)

ترس از مرگ و رد کردن آن یا گرایش به مرگ و پذیرفتنش از امور دوگانه قابل بحث است؛ اما آنچه در این میان مهم به نظر می‌رسد اتخاذ شیوه‌های مختلف از سوی انسان برای رویارویی با آن است «از جمله این که با سلاح عقل به میدان آید و بکوشد تا با مرگ‌اندیشی و مرگ‌آگاهی بر هراس خود غلبه کند» (همان، ۱۹).

شعر معاصر از آنجایی که رسالت انعکاس دغدغه‌های انسانی را به دوش می‌کشد در برابر مسأله مرگ و زندگی، واگویی دستاوردهای فکری و ادبی انسان بوده است. در حوزه زبان عربی این سوال مطرح می‌شود که «آیا مرگ می‌تواند انسان را از اندیشیدن درباره خود بازداشته و او را تسلیم یأس و آشفتگی نماید، یا این که مرگ خود انگیزه‌ای است برای تداوم زندگی؟» (قمیحه، ۳۷۷)

چنان‌که در حوزه زبان فارسی نیز گاهی مفهوم مرگ انسان را به سمت تاریکی‌ها سوق می‌دهد و گاهی هم برای ادامه زندگی به کمک انسان شتافته و در جهت لذت بردن از آن، یاری‌اش می‌دهد.

ارائه تصویری دردناک از پدیده مرگ در شعر بزرگان معاصر امری مرسوم است؛ برای مثال «نازک الملائکه» بر این باور است که مرگ همیشه پیروز و انسان همواره در مصاف با آن، ناتوان و سرگردان است:

«هكذا الموتُ غالبٌ أبدَ الدهرِ و نحنُ الصرعى الضعاف الحیاری» (۵۸/۱)

او گاهی در اثر همین بدبینی به الحاد کشیده می‌شود؛ نگرشی که منتقدان آن را نتیجه تأثیر از مطالعه فلسفه مادی و دوری از ارزش‌های دینی برشمرده‌اند. (حمدانی، ۷۵)

در حوزه زبان فارسی، فروغ فرخزاد را می‌بینیم که مرگ را پدیده ای شوم و نامبارک دانسته که به همه بلندپروازی‌های انسان پایان می‌دهد و او را در کام خود فرو می‌برد:

«کدام قله کدام اوج؟

مگر تمامی این راه‌های پیچاپیچ

در آن دهان سرد و مکنده

به نقطه تلاقی و پایان نمی‌رسند (فرخزاد، ۳۵۳)

اما نگاه عمیق‌تر به دستاوردهای ادبی دو زبان نشان می‌دهد گرچه از طرفی مرگ و حالات آن بسیار دردناک و تلخ است اما انسان در تلاش است تا بر مرگ غلبه کند و حتی از آن پلی به سوی زندگی بسازد؛ اتفاقی که در شعر سیاب و نیما بسیار به چشم می‌آید و باعث می‌شود تا مرگ‌اندیشی آنها شکلی زندگی‌بخش به خود گیرد.

سیاب و نیما هر دو هنگام عبور از رمانتیسم به سمت رئالیسم، شکلی جدی‌تر از هستی را فراروی خود می‌بینند. آنها دردها و رنج‌ها، زیبایی‌ها و خوشی‌های موجود را نه برای خود که برای جامعه خویش تجربه می‌کنند. بنابراین هر آنچه مانع از تداوم زندگی جمعی شود از نظرگاه آن دو غیر قابل قبول است؛ آن‌ها تلاش می‌کنند تا از هر اتفاقی، نشان زندگی را باز یابند؛ هر چند آن اتفاق مرگ باشد. چنین نتایجی ما را به این مهم سوق می‌دهد که رویارویی با مرگ

چه آنگاه که فرار و تنفر را به دنبال داشته باشد و چه زمانی که با پذیرش همراه باشد بخشی از زندگی است یا به اعتقاد برخی نشأت گرفته از شیوه درک انسان از هستی و دنیاست. (بکر، ۳۲۱)

### تصویر رایج مرگ در شعر سیاب و نیما:

مرگ معنای متداول خود را که اندوه از مشخصه‌های بارز آن است در شعر سیاب و نیما باز می‌یابد؛ به عبارتی ساده‌تر، طبیعی‌ترین مفهوم مرگ در شعر دو شاعر در نگاه اول فراروی مخاطب قرار می‌گیرد.

آثار آغازین سیاب همچون «آزهار ذابله» (۱۹۴۷) و «آزهار و اساطیر» (۱۹۵۰) در برگزیده نوعی اندوه رمانتیک در مواجهه با مرگ است که در نتیجه تفکر ذاتی شاعر و بررسی روابط حاکم بر هستی حاصل شده است. (الورقی، ۲۷۳)

تنفر سیاب از مرگ به شدت تحت تأثیر تجربیات شخصی اوست. مرگ مادر، مرگ مادر بزرگ، بیماری همیشگی و... باعث می‌شود او خود را در معرض دائمی مرگ احساس نماید. بنابراین طبیعی است که برای او، رهایی از چنگال مرگ امکان‌پذیر نباشد. (پطرس، ۲۷۳)

در پی این احساس، آشفتگی عجیبی در وجود شاعر ریشه می‌دواند و باعث می‌شود ناامیدانه از خود پرسد:

«واحسرتا! کذا أمتٌ کما یجفُّ ندی الصبّاح

ماکاد یلمع بین أفواف الزنابق و الأقاحی» (۲۹۹/۱)

(دریغ! آیا من نیز چون از بین رفتن شبنم صبحگاهی بی آن که در نازکای زنبق‌ها و افاقیا بدرخشد از بین خواهم رفت؟)

در مجموعه اشعار نیما نیز گاهی مرگ، به شدت غم‌انگیز می‌گردد و باعث می‌شود اندوهی عمیق در وجود شاعر ریشه دواند. تمرکز بر مرثیه‌های او بر وضوح این نکته می‌افزاید. شعر «پدرم» که از جمله این شعرهاست گواهی است بر تلخ‌اندیشی شاعر درباره مرگ؛ پدیده‌ای که با آثار خود باعث فرسایش و درماندگی می‌شود:

«روی پوشید و سبک کرد سفر

تا بفرسایدم از ماتم خود» (ص ۳۵۱)

«مرگ کاکلی» نیز که با سکون غم‌انگیز خود، بخشی از عنوان خود را به تصویر می‌کشد نشان از آن دارد که معنای رایج مرگ، در شعر نیما نیز جایگاهی خاص را به خود اختصاص می‌دهد.

علاوه بر این در شعر نیما گاهی سیاهی زندگی کمتر از مرگ نیست؛ آنجا که در شعر «مردگان موت» او بزم فرومایگان را چون گردهمایی مردگان برشمرده و سایه سیاه مرگ را بر وجودشان گسترده می‌یابد. (همان، ۴۸۹) اما آنچه در این میان از اهمیت بسیاری برخوردار است این است که سیاب و نیما از چنین لایه‌های نگرشی درباره مرگ عبور کرده و مسیر متعالی‌تری را پی می‌گیرند.

### تقابل معنای مرگ و اجتماع:

مخاطبان، عموماً، سیاب و نیما را به عنوان شاعران نوپرداز و تحول‌آفرینان شعر در حوزه دو زبان می‌شناسند و کمتر وجه تعهد و مسؤولیتشان را در قبال جامعه انسانی مورد توجه قرار می‌دهند؛ در صورتی که از ویژگی‌های اساسی شعر آن دو، تعهد و رسالتی است که در قبال اجتماع و محیط خود احساس می‌کنند؛ تا جایی که می‌توان گفت، شعر سیاب و نیما، شعری است اجتماعی.

با توجه به چنین توضیحی و از آنجا که بحث زندگی بخشی مرگ، پای در اجتماع دارد، پی بردن به کیفیت تقابل یا تعامل مرگ و اجتماع در شعر آنها ضروری است. سیاب درباره مرگ دو موضوع اساسی را فرا روی نگاهش قرار می‌دهد؛ «مرگ در زندگی» و «زندگی در مرگ» بنابراین هرگاه خواسته است این دو موضوع را در شعرش طرح کند، همواره شاهد درگیری بین آنها هستیم. در مرحله اول از زندگی و شعرش، موضوع مرگ در زندگی بر شعرش غلبه دارد اما در مرحله دوم که همان مرحله تموزی است موضوع «زندگی در مرگ» غلبه دارد که همراه با تولدی دوباره و سرشار از امید، حاصل خیزی و رستاخیز است. (علی، ۱۷۲)



در چنین مرحله‌ای ما شاهد کارکرد اجتماعی مرگ هستیم؛ به عبارتی دیگر در این مرحله، مرگ و اجتماع در یک تعامل سازنده با هم واقع می‌شوند و علاوه بر جریان‌ات اجتماعی، هراتفاق دیگری نیز ممکن است احساسی مشابه را موجب شود. چنان که او تولد فرزندش - غیلان - را به منزله تولد و تداوم زندگی خود بر شمرده و در پی حضور او در اجتماع، تأکید می‌کند که حتی با مرگ ظاهری‌اش، فنا نمی‌پذیرد:

«یا ظلی الممتدّ حین موت، یا میلاد عمری من جدید» (۱۲/۲)

(ای سایه گسترده من! ای تولد دوباره عمر من! آنگاه که بمیرم)

در شعر «الوصیه» نیز مرگ یک انسان، خاموشی مطلق او نیست؛ بلکه شاعر بر این باور است که اگر بعد از مرگ انسان، اثری از او در جهان باشد، همان اثر، موجب تداوم اوست. بنابراین مرگ به معنای حذف از متن زندگی نیست؛ چنان که اگر سازی شکسته شود با صدایی که از آن باقی می‌ماند، می‌توان وجودش را احساس کرد:

«لا تحزنی إن متُّ أيُّ بأ سِ

أن يحطم الناي و يبقى لحنه حتّى غدى» (۲۸۲/۲)

(اندوهگین مباش. اگر مردم چه چاره که نی نیز ممکن است شکسته شود اما آوایش تا فردها جاودانه خواهد ماند.)

نیما نیز زندگی را دوست دارد و آن را در سایه معنای واقعی‌اش می‌ستاید. اما اگر زندگی با سکوت اجتماع در برابر قتل و غارت و جنگ‌طلبی صاحبان قدرت سپری گردد و هیچ اقدامی علیه توسعه‌طلبی‌های زورگویان، صورت نگیرد، هیچ ارزشی ندارد: «وه! چه سنگین است با آدمکشی (با هر دمی رویای جنگی) این زندگانی» (۷۷۳)

او زندگی در چنین اجتماعی را محکوم می‌کند. به باور او در این حالت، گرچه ممکن است افرادی به ظاهر از فرصت زندگی برخوردار باشند اما در واقع، با قرار گرفتن در این فضا در حکم مرده‌اند:

«بچه‌ها، زن‌ها

مردها، آن‌ها که در آن خانه بودند

دوست با من، آشنا با من، درین ساعت سراسر کشته گشتند» (۷۷۳)

نیما سعی می‌کند زندگی را در اجتماعی ترسیم کند که انسان در آن، برای رهایی خود و دیگران از بندها و زنجیرها تلاش می‌کند و به عنوان انسانی مبارز، در صحنه حضور می‌یابد. او (انسان مبارز) فریاد بر می‌آورد و این فریاد، صرف‌نظر از این که در گلو شکسته یا این که به بلندی گراییده، با خشم و انقلاب توأم شود، در راه آزادی انسان از یوغ جهل و ستمی است که چهره زندگی را دگرگون کرده‌اند:

«فریاد من شکسته اگر در گلو وگر

فریاد من رسا

من از برای راه خلاص خود و شما

فریاد می‌زنم

فریاد می‌زنم» (۷۵۳)

این فریاد همان آوای نی‌ای است که سیاب در پی جاودانه‌ماندن پژوهش در اجتماع انسانی است. البته چنین فریادی که به آزادی و تداوم زندگی منجر خواهد شد جز در سایه فداکاری و قربانی دادن، حاصل نمی‌شود. بنابراین در همین نوع شعرهایی که ارتباط بسیار نزدیکی با مقوله زندگی دارند، به صورت ضمنی، رد پای مرگی زندگی بخش دیده می‌شود.

نیما به مفهوم فدا شدن برای ساختن زندگی اجتماعی و تداوم آن اعتقاد دارد و می‌گوید:

«درخت‌ها در سینه من گل می‌دهند. در جمجمه سر من است که چلچله‌ها و کاکلی‌ها و

گنجشک‌ها می‌خوانند ..... به این جهت نوشتن برای من ضروری است» (طاهباز، ۱۷۵)

بدین ترتیب در تقابل و تعامل معنای مرگ و اجتماع در شعر دو شاعر به این نکته

خواهیم رسید که اگر زندگی اجتماعی در راستای حذف زندگی برآید زیستن روا

نیست و اگر جز با ترک زیستن، زندگی برای اجتماع میسر نگردد هیچ چیز ارزشمندتر

از مرگ نخواهد بود.

### مرگ رهایی بخش در برابر فقر:

از مهم‌ترین مولفه‌های شعر معاصر، رویارویی با مشکلات اجتماعی است و از آنجا که جامعه عربی و فارسی در اثر استبداد و استعمار همواره از این مشکل در رنج بوده‌اند تبلور این معنا در شعر شاعران شکل برجسته‌تری به خود می‌گیرد.

بدر شاکر السیاب و نیمایوشیج که با تمام وجود شلاق‌های مکرر فقر را بر گرده خود و اجتماع احساس می‌کنند هر مجالی را برای طرح این قضیه مغتنم می‌شمرند. آن‌ها در مقوله زندگی بخشی مرگ، در تلاشند تا با کشاندن این معنا به مقوله فقر، رهایی بخشی را به ارمغان آورند.

در قصیده «المسیح بعد الصلب» سیاب در جریان درگیری‌های طبقاتی به مسیح (ع) از منظر الگوی آزادی بخشی می‌نگرد و با اسم‌هایی چون «تموز»، «الشعب» و «الفقییر» از او یاد می‌کند. سپس خود در جامعه مسیح ظهور می‌کند؛ مردی می‌شود که دچار فقر شده و برای کسب روزی متحمل مشقاتی فراوان می‌گردد. (۱۰۶/۲)

قصیده «المومس العمیاء» تصویری است صادقانه از همین معانی. فقر و دیگر ناهنجاری‌های اجتماعی در کنار تلاش انسان‌های ضعیف برای به چنگ آوردن قوت لایموت ساختار معنایی این قصیده بلند را شکل می‌دهند:

«حتمً علیها أن تعیش بعرضها و علی سواها

مِن هولاءِ البائساتِ و شاء ربُّ العالمین

ألا یكونَ سوی أبیها بین آلافٍ...أباها

و قضی علیها بأن یجوع» (۱۵۰/۲)

فقر انعکاس یافته در این قصیده با خودفروشی و دیگر ناهنجاری‌ها همراه می‌گردد و بدین ترتیب اتخاذ شیوه‌ای که بتواند ریشه این نابسامانی‌ها را بخشکاند ضرورت می‌یابد.

قصاید «أنشودة المطر» (۱۹۶۰) نیز واگویی چنین دردهایی است و شاعر در آن ایمان دارد که «با فرار، بی توجهی و یا با تکیه بر امور غیر حقیقی نمی‌توان به مصاف چنین واقعیت‌های دردناکی رفت بلکه بی هیچ تردیدی باید گام در راه مبارزه‌ای صریح نهاد»

(حلاوی، ۷۴) و استقبال از مرگ یکی از همین ابزارهاست؛ مرگی که در سایه مبارزه، رهایی بخشی را به دنبال دارد.

در مجموعه اشعار نیما نیز مقوله فقر از جمله مضامین اصلی دغدغه‌های اجتماعی اوست. او در شعر «او به رویایش» بر این باور است که وقتی رنج‌ها در بستر جامعه انسانی همچنان با برجاست و تاریکی جهل و فقر، مانع تشخیص گنج از رنج می‌شود، زنده‌ها، فرقی با مرده‌ها ندارند و در شکلی کلی‌تر بین چنین زندگی و مرگ، هیچ تفاوتی نیست:

«در درون شب سود

گنج‌ها با ز بجاست

وز برون شب سود

رنج‌ها بر پاست

کس نمی‌پرسد از بهر که چیست

آن همه زنده چنان مرده به جا» (۶۷۲)

در شعر «شب است» دنیای اسیر در چنگال فقر، دنیای بدون آگاهی و عدالت چون شبی تاریک است. بنابراین، در چنین حالتی انسان، چون مرده‌ای خفته در گور خواهد بود: «شب است

جهان با آن چنان چون مرده‌ای در گور» (۷۴۰)

لذا ضرورت پایان دادن به این مردگی به چشم می‌خورد و این مهم تحقق نخواهد پذیرفت جز با مبارزه، قربانی دادن و پذیرفتن معنای رهایی بخشی مرگ، در راه دمیدن صبحی سپید:

«در این تاریکی آور شب

چه اندیشه ولیکن، که چه خواهد بود با ما صبح؟» (۷۴۰)

در شعر سیاب و نیما تنها این دیدگاه که چگونه باید با مرگ روبه‌رو شد و این که چگونه شاعر می‌تواند از رنج حاصل از مرگ، خود را رهایی بخشد طرح نمی‌شود؛ بلکه در اثر آن، چگونگی مواجهه با مسأله فقر نیز مطرح است.

مرگ و فقر دو مسأله‌ای هستند که فاصله‌چندانی از هم ندارند و در ذهن دو شاعر نیز، دو پدیده‌ی نزدیک به هم هستند. علاوه بر این به نظر می‌رسد راهکارهای مقابله با آن نیز ماهیتی مشابه به خود می‌گیرند.

### مرگ، فداکاری و رستاخیز:

یکی از مقوله‌های مربوط به مرگ زندگی‌بخش، مفهوم فداکاری و زندگی دوباره است که در مجموعه اشعار سیاب و نیما جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد. به نظر می‌رسد تأثیرپذیری از فرهنگ دینی و باورهای نوع‌دوستی رایج در اندیشه‌های ملی از اساسی‌ترین عوامل شکل‌گیری این معانی در ذهن دو شاعر است. البته باید به این عوامل، ضروریات اجتماعی را نیز افزود؛ ضرورت‌هایی که شرایط موجود را نمی‌پذیرد و تلاش برای تحولات را حیاتی می‌داند.

سیاب در «المسیح بعدالصلب» مرگ را موجب بازگرداندن زندگی به ساکنان گرسنه و ستمدیده‌ی زمین می‌داند و معتقد است قربانی شدن و فداکاری در این مسیر، ضروری است. در نگاه او مرگ به مثابه تولدی دوباره و بذری است که شور انقلاب را در جان‌ها شکل داده و تبدیل به پدیده‌ای زندگی‌بخش برای همه انسان‌ها می‌گردد:

«بعدأن سمرونی و ألقى عینی نحوالمدینه

كدتُ لا أعرِفُ السهلَ و السورَ و المقبره

كان شیءٌ مدی ماتری العین

كالغایه المزهرة

كان فی كلِّ مرمی، صلیبٌ و أمٌّ حزینه

قُدسَ الرَّبِّ

هذا مخاضُ المدینه» (۱۱۰/۲)

(بعد از آن که مرا به میخ کشیدند و چشمم سوی شهر روان شد، چیزی نمانده بود که دشت‌ها و دیوارها و گورها را بازشناسم. چیزی چون هدفی شکوفا در تیررس چشم

بود و در هر قسمت از شهر، هدفی، صلیبی و مادری اندوهگین به چشم می‌خورد. پاک و منزّه است خدا! این همان مرحلهٔ بیرون‌رفت از سختی‌هاست.)

اندیشهٔ فداکاری در ذهن سیاب، چنان به رشد و کمال می‌رسد که او بین خود و مسیح (ع) و تموز، اتحاد برقرار می‌کند و بر این باور پافشاری می‌کند که بعد از شهادت، خونس در هر قلبی جریان می‌یابد و زندگی را برای دیگران به ارمغان می‌آورد. او در لابه‌لای این شعرها، توانسته است اعماق زندگی انسانی را بکاود و معانی رمزگونه‌اش را گسترش دهد تا جایی که مرگ، گواهی بر زندگی شود؛ مرگی که متعلق به انسان فداکار و دانای صاحب اختیار است و به وسیلهٔ آن، رستاخیز جدید در عالم شکل می‌گیرد:

«قلبی الارض، تنبضُ قمحاً و زهراً و ماءً نمیراً

قلبی الماء، قلبی هو السنبل

موتہ البعث: یحیا بمن یأکل» (۱۰۷/۲)

(قلب من آن زمینی است که گندم، شکوفه و آبی گوارا در آن می‌دمد. قلب من همان آب، همان خوشه است که مرگش رستاخیزی است که هر چه در آن فرو رود زندگی می‌یابد.)

مرگ، در این معنا فدا شدن برای ایجاد تغییر است و سیاب، نه تنها از آن گریزان نیست بلکه فرا رسیدنش را آرزو می‌کند و خوشبختی خود و دیگران را در آن جست و جو می‌نماید:

«یالیتنی مت، أن السعید

من اطرح العبء عن ظهره

و سار إلى قبره

لیولد فی موتہ من جدید» (۲۴/۲)

(ای کاش بمیرم! چرا که خوشبخت آن کس است که بار از دوش فکند و سوی گورش روان شود تا دوباره از مرگش تولد یابد.)

در «مدینه السندباد» نیز چنین احساسی، حالت جمعی به خود می‌گیرد و شاعر که مرگ را به مثابه خوابی آرام به تصویر می‌کشد، وجه زندگی‌بخشی و روشنگری‌اش را مورد تأکید قرار می‌دهد. (۱۱۲/۲) این مهم در شعر «النهر و الموت» چنان به اوج می‌رسد که برخی معتقدند در آن «انسان بیش از آن که در زندگی، زنده باشد، در مرگ زنده است. بنابراین مرگ در مقابل زندگی قرار نمی‌گیرد بلکه عین زندگی است» (سویدان، ۲۰۰)

با تمرکز بر قصیده «أنشودة المطر» در می‌یابیم که به باور سیاب، رستاخیز انسان بعد از مرگ، بزرگترین پیروزی بر نیستی و فنا است؛ زیرا آدمی هنگامی که از نو زنده و برانگیخته می‌شود صفتی از اوصاف الهی را کسب می‌کند که همان جاودانگی است. او باران را رمز این رستاخیز و زندگی مجدد قرار می‌دهد؛ رستاخیزی که بعد از مرگ سیاسی و اجتماعی حاصل می‌شود. شاعر در این حالت، قیام و انقلاب بر ضد حکومت‌های سلطه‌جو و مستبد را اراده کرده است. چنین قیامی، سرانجام به زندگی دوباره و سرشار از خرمی ملت‌ها منجر خواهد شد.

گاهی سیاب دو مفهوم متضاد مرگ و زندگی را با هم بر باران حمل می‌کند؛ اما اغلب، باران در شعر او به مفهوم اصل و منشأ حیات است. در این مقصود سمبولیک، شاعر به اسطوره‌ها با تقدیم قربانی‌های انسانی برای مرتفع شدن خشکسالی و قحطی و درخواست نزول باران نظر دارد. او این تفکر را که جز با قربانی دادن باران نمی‌بارد به همه زمان‌ها تسری می‌دهد و فدا دادن را برای به دست آوردن زندگی نو و رستاخیز انسان ضروری می‌بیند. گویا شاعر می‌خواهد بگوید که آزادی و رهایی انسان از قید اسارت، آسان حاصل نمی‌شود بلکه نیازمند فدیة دادن است (علی، ۹۰) در این قصیده ما با مرگ انسانی بدبخت و شاعری تنها مواجه هستیم ولی این مرگ باید زندگی‌آفرین باشد. ترسناک نیست و البته به دنبال آن، گرسنگی و تشنگی، سیری و سیرابی خواهد آمد. در این شعر گرچه اشک‌ها جاری می‌شوند اما این گریه‌ها آغازگر لحظه‌های شادی نیز خواهند بود و زندگی جدیدی را به ارمغان خواهند آورد. (عباس، ۱۵۳) تصویر این زندگی با تمام ویژگی‌هایش در قصیده «النهر و الموت» از صراحت بیشتری برخوردار است (۱۰۳/۲). او در قسمتی از شعر «المسیح بعد الصلب» نیز با اشاره‌ای گذرا به

رستاخیز مسیح بعد از مصلوب شدن، نیروهای ظلم را به تصویر می‌کشد که مرگ او را باعث شده‌اند و اینک از زندگی دوباره او بیمناک گشته‌اند (۱۰۷/۲). او که جان خویش را برای سعادت دیگران فدا کرده و به آن‌ها زندگی تازه بخشیده است از ستمکاران ترسی ندارد؛ زیرا به نیرویی جاودان تبدیل شده و به نیرویی الهی تحول یافته که گنج بی‌منتهای مردم، بیداری و آگاهی آنان، او را از هر گزند حفظ خواهد کرد (۱۰۹/۲).

چنین نگرشی به مرگ در شعرهای نیما نیز جایگاه خاص خود را می‌جوید. او «با اندیشه‌های تک‌ساحتی به یک حادثه، واقعه تاریخی، عمل اجتماعی و حرکت مرحله‌ای نمی‌اندیشد و همه چیز را تابع چنین اندیشه یا اتفاقاتی نمی‌داند. اندیشه او بر آن است که همه‌جانبه باشد. می‌خواهد در همه سطوح جامعه و زندگی بیاندهد و فعال باشد. زندگی را کلیتی همه‌جانبه می‌شناسد نه نمودی مجزا در یک لحظه تاریخی» (مختاری، ۲۶۰) بنابراین نگاهش به مرگ نیز در همین کلیت شکل می‌گیرد. او می‌کوشد تا با تمرکز در معنای فداکاری و رستاخیز، مرگ را از معنای یکنواخت و بی‌افت و خیز خارج کند و با تحقق معنای آرمانی‌اش از آن، زندگی دوباره‌ای را رقم بزند:

در شعر نیما، شور و احساسات عدالت‌جویانه، رنگ‌آمیزی اصلی را بر عهده دارد. شاعر می‌خواهد از خود فراتر رفته و زندگی را نه به عنوان مقوله‌ای محدود در زمان بلکه تداومی در هستی تعریف کند. در حقیقت، این، مرحله‌ای است که از نفی خود آغاز شده و به سوی درک انسان عام پیش می‌رود:

« از زمین بر کنید آبادی

تا به طرح نوی کنیم آباد

به زمین رنگ خون بیاید زد

مرگ یا فتح هر چه بادآباد

یا بمیریم جمله یا گردیم

صاحب زندگانی آزاد» (۱۵۴)



این زندگانی آزاد جز با فداکاری حاصل نمی‌شود. پیامد این فداکاری، رستاخیز است و شاعر همواره این معانی را در لحظه‌نهایی ستیز میان نیکان و بدان با‌گزینشی انقلابی می‌جوید:

«چه هراسی است، چه کسی در پی ماست

ما بمیریم که یک ابله شاست؟

مرگ با فتح مرا، بهتر است از این ننگ» (۱۷۷)

شاعر که از شور و روحیه انقلابی به وجد آمده است، مفهوم فدا شدن و مرگ در راه آزادی را بر زندگی در اجتماعی که در تباهی فرو رفته و جز با ریخته شدن خون، پاک نمی‌گردد ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

«ای وطن از پی آسایش تو

می‌پذیرند چنین خواهش تو

می‌روند از سر شوق، تا به درگاه اجل» (۱۷۸)

در شعر «سرباز فولادین» که در قالب منظومه‌ای بلند، در اسفند ۱۳۰۶ سروده شده است، نیما لحظه اعدام افسری فداکار را از زبان کسانی روایت می‌کند که خود شاهد ماجرا بوده‌اند. این منظومه، دقیقاً در مسیری جریان می‌یابد که موضوع بحث ما قرار گرفته است؛ ماجرای از خودگذشتگی افسری که برای تداوم بخشیدن به زندگی اجتماعی مردم و معنا نمودن زندگی شایسته، مرگی اسطوره‌ای را به جان می‌خرد. نیما، تمام منظومه را در این بند خلاصه می‌کند:

«این ماجرای دست ز جان شسته‌ای است کاو

آمد که داد مردم بستاند از عدو

اما چگونه داد و آنگه چه دشمنی؟

تیغی که انتقامش در زهر می‌کشید

تیری گرفت از شبی و از هزار امید

اندر شبی دگر، خاکش غلاف شد» (۱۸۰)

چنین شخصیت‌های اسطوره‌ای - دقیقاً زمانی که زندگی با مردگی در هم می‌آمیزد و قدرت تشخیص آن دو از هم ناممکن می‌شود - با مرگ خود، تفسیری واضح از زندگی و بازگشت به اجتماع انسانی هدیه می‌کنند.

شعر «ققنوس» نیز از جمله شعرهایی است که به مفهوم زندگی‌بخشی مرگ می‌انجامد؛ «ققنوس» یا ققنس مرغی است به غایت خوش‌رنگ و خوش‌آواز. گویند هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند؛ چنان که آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید (معین، ذیل واژه ققنس).

آنچه از داستان ققنوس به بحث ما مربوط می‌شود، مرگ ققنوس است که منجر به زندگی دیگری می‌شود؛ چرا که از تخمش - نتیجه خاکسترش - جوجه‌ای دیگر سر بر می‌آورد و وارد عرصه زندگی می‌شود. «خاکستر شدن مرغ (ققنوس) که بی‌تردید اوج از خویش‌گذشتگی و رستگی و در عین حال جدا کردن خود از محیط خور و خواب و دیگر عادت یاوه روزمره است هنگامی که به زایش جوجه‌هایش از بطن خاکستر سوزان می‌انجامد حامل کنایه و پیامی ویژه است» (حمیدیان، ۱۷۸) و آن پیام چیزی جز فدا شدن و شکل بخشیدن به تولدی دوباره نیست. به موازات این تصویر در جامعه، انقلابی صورت می‌گیرد و مبارزانی با تقدیم زندگی خود و معنا نمودن مرگ در قاموس زندگی، باعث بیداری و هشیاری شهر شده و تداوم زندگی را به ارمغان می‌آورند:

«شهر بیدار شده است

شهر هشیار شده است

مژه می‌جنبش از جا رفته

و جدای از هم آور نگهش

سوی دنیا رفته» (۶۹۴)

البته نیما به پیروزی نهایی ایمان دارد و این اعتقاد در «پادشاه فتح» پژواک وسیع‌تری به خود می‌گیرد؛ شعری که «حاکمی از اعتماد به نیروی نهفته در بطن جامعه و امید به

تحقق پیروزی مردم بر ظلم و استبداد و تغییر و تحول جامعه است» (پورنامداریان، ۱۱۱)

#### نتیجه:

اولین احساسی که بعد از شنیدن کلمه مرگ در هر شنونده‌ای به وجود می‌آید مطمئناً خوشایند و مطلوب نیست؛ بلکه غم و اندوه و صفت‌ناپذیری را با خود به همراه دارد. انسان تاکنون توانسته بر بسیاری از مشکلات خود فائق آید ولی در حل مشکل مرگ، به این اطمینان دست یافته که مقابله با آن غیر ممکن است و در نهایت باید تسلیم محض آن گردد.

چنین نتیجه‌ای وقتی در هنر - به ویژه در شعر - انعکاس می‌یابد با بدبینی توأم است؛ اما در این بین، تفسیری کاملاً متفاوت نیز از مرگ وجود دارد که آن را به عنوان بخشی از زندگی توضیح می‌دهد.

شعر «بدر شاکر السیاب» و «نیما یوشیج» واگویی این معنای عظیم از مرگ هستند. نام این دو شاعر برای مخاطبان شعر معاصر عربی و فارسی قبل از هر چیز، تحولات فرمی و قالبی را در شعر تداعی می‌کند؛ چرا که آن‌ها بنیان‌گذاران مسلم این تحولات بوده‌اند و همین مسأله، باعث شده است اکثر منتقدان و نویسندگان، این وجه از عملکرد ادبی‌شان را بیشتر مورد توجه قرار دهند. در حالی که مضمون‌هایی هم در شعر این دو شاعر به چشم می‌خورد که از ارزش والایی برخوردار هستند.

مقوله «زندگی‌بخشی مرگ» یا همان «مرگ زندگی‌بخش» یکی از این مضامین است. زندگی‌بخشی مرگ، کاملاً در جهت عکس کارکرد مرگ است. بر اساس این معنا، نه تنها مرگ به معنای پایان زندگی نیست بلکه باعث می‌شود زندگی واقعی در جامعه انسانی ادامه یابد. بنابراین ناگزیر هستیم، این ویژگی را که مرگ دارای کارکرد اجتماعی نیز هست، برای آن برشمیریم. سیاب و نیما نه تنها در ارائه چنین معنایی، اشتراک دارند بلکه می‌توان منابع مشترکی را در دریافت این معنا نزد هر دو شاعر برشمرد. علاوه بر این، فضاهایی که از آن برای ارائه این معنا استفاده می‌کنند یا زاویه‌هایی که از آنها برای

نگرش به چنین مضمونی سود می‌برند، مشترک است. همچنین هدف نهایی این مقوله، در جامعه انسانی شکل می‌گیرد که اتفاقاً هر دو شاعر در این مهم نیز وجه اشتراک دارند.

سیاب و نیما در دو محیط دینی و مذهبی، زندگی می‌کنند. دین اسلام به طور عام و مذهب شیعه به طور خاص زندگی توأم با ذلت را نمی‌پذیرد و همواره از پیروانش می‌خواهد در برابر ستم ستمکاران سکوت پیشه نکنند؛ بلکه «مرگ سرخ» را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح دهند زیرا آن مرگ، باعث ایجاد حرکت در متن جامعه حتی تا قرن‌ها بعد نیز خواهد شد و گسترش زندگی به معنای واقعی کلمه برای خود و دیگران را سبب می‌شود.

جامعه عصر نیما و سیاب با خفقان و سرکوب همراه است. اگر به تاریخ سیاسی زمان این دو شاعر دقیق شویم می‌بینیم هم در عراق و هم در ایران، در اثر اهداف توسعه‌طلبی استثمارگران، گماشته‌هایشان مجبورند تا منافع آن‌ها را تأمین کنند پس راهی جز چپاول ثروت‌های ملی و در پی آن سرکوب مخالفان ندارند. در چنین فضایی، سکوت، مرگبار است. باید برخاست و در برابر گلوله‌های آنها ایستاد تا آزادی - که همان زندگی واقعی است - برای دیگران به ارمغان آید.

شخصیت ذاتی دو شاعر، به گونه‌ای است که اجازه نمی‌دهد آنها معنایی عادی از زندگی را بپذیرند؛ بلکه آن‌ها مجبورند، همواره در پی واقعیاتی گام بردارند که ممکن است حتی با مخالفت دیگران نیز مواجه شوند یا ممکن است آن واقعیات در بین دیگران چندان شایع نباشد. به نظر می‌رسد بخشی از ایجاد تحول در قالب شعری از جانب این دو شاعر در نتیجه چنین تفکری باشد.

ارتباط با ادبیات جهان، نقطه مشترک هر دو شاعر است. علاوه بر این، اسطوره در شعر این شاعران، نقش محوری داشته و به شکل‌های مختلف تجلی می‌یابد.

نیما به ققنوس می‌گراید، از شهید گمنام و سرباز فولادین اسطوره می‌سازد و همواره در پی یافتن یا ساختن قهرمانانی است که بار معنای مورد نظر را بر دوش کشند؛ چنان که سیاب نیز در پرتو این تأثیرپذیری‌ها، به آدونیس و عشق‌گرایش می‌یابد و وجه

حاصل‌خیزی بعد از مرگ (زندگی دوباره) را مورد تأکید قرار می‌دهد و از مسیح (ع) به عنوان نماد فداکاری برای زندگی دیگران استفاده می‌کند.

در نهایت این که فرآیند حاصل از این تفکر در هر دو شاعر به جامعه باز می‌گردد. هر دو می‌خواهند به زندگی مردم اجتماع خود تداوم بخشند و هر دو نیز برای این مهم، به پدیده‌ای رجوع می‌کنند که به نظر می‌رسد هیچ تناسبی با زندگی ندارد، اما آنچه در نهایت حاصل می‌شود، ایجاد یک تناسب و دمیدن روح زندگی در مرگ است. نیما از نظر زمانی مقدم بر سیاب است؛ سیاب مدت کوتاهی را در ایران زندگی می‌کند؛

اما آنچه بیش از هر چیزی قابل ملاحظه است دریافت‌های مشترکشان از این مبحث است؛ گرچه ممکن است هر کدام درباره مرگ نگرش دیگری نیز داشته باشند، در این وجه - زندگی‌بخشی - با هم اشتراک دارند. در پایان به این نکته نیز باید اشاره کرد که بعید است سبب تأثیری از نیما گرفته باشد بلکه تأثیرپذیری آنها، عمدتاً از جامعه و منابع مشترک است.

### منابع

- آرین‌پور، یحیی از صبا تا نیما، ج ۳، تهران زوار، ۱۳۸۷.
- بلاطه، عیسی، بدر شاکر السیاب حیات و شعره، بیروت: الموسسه العربیة للدراسات و النشر، ۲۰۰۷.
- پطرس، أنطونیوس، بی‌تا، شاکر السیاب شاعر الوجد، بی‌جا.
- پور نامداریان، تقی، خانه‌ام ابری است، تهران، سروش ۱۳۸۱.
- جحا، میثال خلیل، الشعر العربی الحدیث، بیروت، دارالعودة ۱۹۹۹.
- حلاوی، یوسف، الاسطورة فی الشعر العربی المعاصر، بیروت: دار الآداب ۱۹۹۴.
- الحمدانی، سالم احمد، ظاهرة الحزن فی شعر نازک الملائکه، دارالکتب للطباعة و النشر ۱۹۸۰م..
- حمیدیان، سعید، داستان دگرذیسی روند دگرگونه‌های شعر نیما یوشیج، تهران، نیلوفر ۱۳۸۳.
- الخیر، هانی، بدر شاکر السیاب ثورة الشعر و مرارة الموت، دمشق، داررسلان ۲۰۰۶ م.
- سویدان، سامی، بدر شاکر السیاب و ریادة التجدید فی الشعر العربی، بیروت، دارالآداب ۲۰۰۲ م.
- السیاب، بدر شاکر، دیوان بدر شاکر السیاب، بیروت، دارالعودة ۲۰۰۵.

- طاهباز، سیروس، پر درد کوهستان، (زندگی و هنر نیماوشیخ) تهران، زریاب ۱۳۷۵.
- عباس، احسان، بدر شاکر السیاب دراسة في حياته و شعره، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر ۱۹۹۲ م.
- علی، عبدالرضا، الاسطورة في شعر السیاب، بغداد، منشورات وزارة الثقافة والفنون ۱۹۷۸ م
- فرخزاد، فروغ، اشعار کامل فروغ فرخزاد، آلمان: نوید ۱۳۶۸.
- قمیحه، مفید محمد، الاتجاه الانسانی فی الشعر العربی المعاصر، بیروت: دارالآفاق الجديدة تهران ۱۹۸۱ م.
- بکر، ارنست، وحشت از مرگ، مترجم: سامان توکلی، ارغنون شماره ۲۶ و ۲۷، تهران: سازمان و انتشارات ۱۳۸۸.
- مختاری، محمد، انسان در شعر معاصر (درک حضور دیگری)، تهران، توس ۱۳۷۸.
- معتدی، غلامحسین، انسان و مرگ، تهران، مرکز ۱۳۷۲.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، سی گل ۱۳۸۲.
- نیماوشیخ، علی اسفندیاری، مجموعه کامل اشعار، تهران، نگاه ۱۳۸۴.
- الورقی، سعید، فی الادب العربی المعاصر، بیروت، دارالنهضة العربية، ۱۹۸۴ م.

Archive of SID